

## نقش خاندان‌های ایرانی در توسعه هویت ایرانی – اسلامی (مورد مطالعه: عصر اول خلافت عباسی)

محمد علی عسگری<sup>۱</sup>، فهیمه مخبر دزفولی<sup>۲</sup>، یونس فرهمند<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۳/۱۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۰/۲۶

DOI: 10.30495/JISDS.2023.71478.11843

### چکیده

یکی از تحولات مهم تاریخی در دوران نخست خلافت عباسی، برکشیده شدن خاندان‌های ایرانی بود. آنچنانکه از ابتدای تشکیل این خلافت تا زمان غلبه ترکان تقریباً اکثر مقدرات خلافت در دست وزرای ایرانی قرار گرفت. خاندان‌های بختیشوع، نوبختی، برمکیان، سهل از جمله این خاندان‌های بزرگی بودند که خدمات ارزنده‌ای را به خلافت عباسی کرده و در همان حال از امکانات و قدرت فراوانی نیز برخوردار شدند. پرسشی که همواره مطرح بوده اینکه نقش تاریخی این خاندان‌ها در توسعه هویت ایرانی – اسلامی چه بوده است؟ چگونه در حالی که آنها کارگزاران یک خلافت عربی بودند و باید نسبت به آن التزام می‌داشتند، موفق شدند در توسعه هویت ایرانی – اسلامی نیز اثرگذار باشند؟ فرضیه ما آن است که آنها علاوه بر آنکه هویتی ایرانی داشتند، مبانی اسلام را نیز به دقت می‌شناختند. نتیجه کار ما نشان می‌دهد که آنها نه تنها موفق شدند اسلام را در هویت ایرانی ادغام کنند، بلکه در دراز مدت موفق شدند هویت ایرانی را وارد جهان عرب کرده و به این وسیله نقش پر رنگی در ایجاد زیرساخت‌های لازم برای تمدن اسلامی داشته باشند. در این جا سعی شده است با روش تحلیل منابع تاریخی و نقد پژوهش‌های جدید، ضمن توضیح موقعیت و شرایط حضور این خاندان‌ها در بدنه خلافت عباسی و نیز با تفکیک نقش آنها به دو گروه کارگزاران و دانشمندان به این پرسش‌ها پاسخ داده شود.

**واژگان کلیدی:** هویت ایرانی، توسعه، خاندان‌های ایرانی، خلافت عباسی

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.  
(Email: asgaree2@yahoo.com)

<sup>۲</sup> دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)  
(Email: fmokhber@gmail.com)

<sup>۳</sup> دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران  
(Email: noorfarahmand@yahoo.com)

## مقدمه و طرح مساله

مفهوم هویت یکی از پیچیده ترین مفاهیم علوم اجتماعی است. موضوعی بین رشته‌ای که در مجموع می‌خواهد چستی، یا به تعبیری دیگر، کیستی فرد، قوم یا ملتی را بازگو کند و آن را از دیگران متمایز سازد. هویت‌ها مقولاتی تاریخی اند به این معنا که در طول تاریخ شکل گرفته و تکوین پیدا می‌کنند. هویت یک ملت در واقع عصاره تجارب، دردها و آرزوهای مشترک یک قوم یا یک ملت است که مانند عصاره‌ای فرهنگی واجتماعی اعضای آن گروه یا ملت را به هم پیوند می‌دهد. بحران هویت‌ها زمانی رخ می‌دهد که یک هویت در معرض تغییر یا فروپاشی قرار گرفته باشد. تهاجم بیگانگان یکی از مصادیق بارزی است که می‌تواند هویت اقوام و گروه‌ها را در معرض فروپاشی قرار دهد. مقدمات فتح ایران در دوران خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ق/ ۶۳۲-۶۳۴م) مهیا شد و سپس در دوره عمر (۱۳-۲۳ق/ ۶۴۴-۶۳۴م) تکمیل گردید. روند فتوحات در نقاطی توأم با جنگ و خشونت و در جاهایی دیگر با امضای قراردادهای صلح پیش رفت. نارضایتی شدید جامعه ایرانی از حکومت گران ساسانی و نیز ناکارآمدی این حکومت در اداره امور و اعراض خاندان‌های بزرگ در پشتیبانی از دولت مرکزی و متقابلاً برخورد تعاملی فاتحان مسلمان با همین خاندان‌ها، زمینه را برای فروپاشی سریع دولت ساسانی و ورود ایران به یک مرحله جدید فراهم ساخت. تغییر دین ایرانیان نیز از زرتشتی‌گری به اسلام زمینه را برای تخریب هویتی ایرانیان مهیا نمود.

تخریب یک هویت می‌تواند ویرانگر باشد. با مراجعه به تاریخ ملاحظه می‌کنیم که همزمان با ورود اعراب مسلمان به ایران بخصوص با مسلط کردن عنصر عرب و معرفی ایرانیان به عنوان موالی، آنان احساس کردند کرامت شان مورد تعرض قرار گرفته است. این مساله عاملی شد تا ایرانیان یک بار دیگر به خود بازگشت کرده و بکوشند هویت ملی شان را در پرتو شرایط جدید و با پذیرش دین جدید یعنی اسلام بازسازی کنند. اینکه نقش خاندان‌های ایرانی مستقر در خلافت عباسی در توسعه هویت ایرانی - اسلامی چه بوده و آنها چگونه توانستند ایرانیت را با اسلامیت ترکیب کنند موضوع این مقاله است. این موفقیت چه اثری بر کل تمدن اسلامی داشت و آیا آنها در این راه کامیاب بودند؟

## پیشینه موضوع

در باره خاندان‌های ایرانی مستقر در خلافت عباسی، در ظاهر ما با انبوهی از مطالب روبرو هستیم که در منابع تاریخی قدیم و پژوهش‌های جدید آورده شده است. اما این تصور نادرستی است و هنگامی که یک پژوهشگر پا به میدان تحقیق می‌گذارد خطا بودن این تصور بر او معلوم می‌گردد. زیرا هرچند ما با انبوهی از مطالب در باره یکی از این خاندان‌ها یعنی برمکیان مواجه می‌گردیم لیکن متأسفانه در باره بقیه خاندان‌ها تقریباً اطلاعات بسیار اندکی وجود دارد. از این رو برای مثال درباره خاندان برمکه می‌شود صدها کتاب و مقاله را نام برد که به زبان‌های مختلف نوشته شده است. حجم این آثار چندان زیاد است که برای معرفی جزء به جزء آنها باید کتابی مستقل نگاشت، چنانکه بخشی از آنها را لوسین بووا در کتاب *برمکیان بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی آورده است*. در نقد آثار مربوط به خاندان‌ها نیز می‌توان به دو نکته مهم اشاره کرد: یکی اینکه غالباً این آثار از روی هم رونویسی شده‌اند. بنابراین خواننده با حجم زیادی از مطالب تکراری مواجه می‌شود و همین امر پی بردن به کنه ماجرا را برای مخاطب جستجوگر دشوار می‌کند. دوم اینکه غالب این آثار - بخصوص هرچه قدیمی تر باشند- به داستان پردازی در باره این خاندان‌ها روی آورده اند. به این معنی که به جای روایت دقیق تحولات تاریخی و تحلیل موقعیت و عملکرد آنان، در مثال یا مناقب شان آنچنان قصه گویی کرده اند که تشخیص سره از ناسره را بسیار دشوار کرده و در مجموع شناخت درست و دقیق و بی طرفانه‌ای از این خاندان را در اختیار خواننده نمی‌گذارد. در این میان علی‌الخصوص تاثیر یا نقش این خاندان‌ها در توسعه هویت ایرانی - اسلامی ناشناخته مانده است و حتی برای مثال احمد اشرف در کتاب *خود هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی* با اشاره‌ای ساده از کنار این موضوع رد می‌شود، حال آنکه به نظر ما این موضوع اهمیت بیشتری دارد. در کتاب *هویت ایرانی در گذر*

تاریخ نیز عماد افروغ به این نکته توجهی نشان نداده و در کتاب *هویت ایرانی و زبان فارسی* اثر شاهرخ مسکوب نیز اساساً به این موضوع پرداخته نشده است. در اینجا برای سهولت کار ابتدا خاندان‌های ایرانی مستقر در خلافت عباسی را به دو گروه کارگزاران و دانشمندان تقسیم می‌کنیم و بعد به توضیح نقش آنها می‌پردازیم.

### کارگزاران و دانشمندان

منظور از کارگزاران خاندان‌هایی هستند که به صورت مستقیم در سیاست و اداره امور مناطق یا مرکز خلافت دست داشتند. خاندان‌های طاهریان، برمکیان و سهل از این جمله بودند. پیش از این‌ها ابومسلم خراسانی و ابوسلمه خلال نیز چنین جایگاهی داشتند. این‌ها به صورت کارگزاران حکومتی فعالیت می‌کردند و مقام سرداری سپاه یا وزارت و صدارت را برعهده داشتند. گاه از سوی خلیفه به عنوان والی برای اداره بخشی از مناطق از جمله ایران یا مصر اعزام می‌شدند. آنها مأموریت می‌یافتند تا مناطقی را برای مدتی اداره کنند و مالیات یا باج و خراج آن را گردآوری و روانه بغداد سازند. این افراد در دوران مأموریت خود با زیردستان همان کاری را می‌کردند که سایر والیان می‌کردند و می‌کوشیدند به وظایفی که از سوی خلیفه به آنها محول شده بود به خوبی عمل کنند. برای مثال خاندان برمکیان در مقام وزارت نقش‌های کلیدی و مهمی داشتند تا آنجا که گفته می‌شود این یحیی برمکی بود که هارون الرشید را تربیت کرد و به قدرت رسانید. همچنین خاندان فضل بن سهل که به مقام «ذوالریاستین» رسید. به این معنا که بالاترین مقام سیاسی و درجه نظامی را از آن خود کرد.

منظور از دانشمندان کسانی هستند که به کارهای علمی یا هنری اشتغال داشتند و هرچند در حاشیه سیاست قرار می‌گرفتند اما به صورت مستقیم در سیاست و یا اداره امور مناطق دستی نداشتند. خاندان‌های نوبختی و بُخْتِشُوع از این جمله بودند. خاندان نوبختی به کار نجوم و ترجمه کتب اشتغال داشت و هرچند گاه از سوی خلفا مورد مشورت قرار می‌گرفتند اما به صورت مستقیم در سیاست‌ها نقشی نداشت. خاندان بختیشوع نیز به همین سان بودند و نسل اندر نسل کار طبابت را پیگیری می‌کردند. در اینجا به صورت فشرده ابتدا به کارگزاران و سپس به دانشوران خواهیم پرداخت.

### نقش ایرانیان در برپایی خلافت عباسی

خاندان‌های صاحب نام ایرانی اداره خلافت عباسی را در دست داشتند. (زرین کوب ۱۳۸۳/۴۱۷) این نکته تا آنجا اهمیت پیدا کرده است که برخی از پژوهشگران اساساً دوره نخست خلافت عباسی را دوران زمامداری ایرانیان دانستند (عشماوی ۱۸۷).<sup>۱</sup> تاسیس شهری به نام بغداد با الگو برداری از تیسفون پایتخت ساسانیان صورت گرفت تا خلافت به جای دمشق به دوستان ایرانی شان نزدیک تر باشد. در این دوره خاندان‌های ایرانی با در دست گرفتن نبض سیاست نه تنها خلافت اسلامی را از پایگاه رومی آن جدا کردند بلکه از پایگاه عربی آن نیز دور کردند و بدان محتوایی کاملاً ایرانی بخشیدند (شریعتی ۲۴۶). جرجی زیدان دوران نخست خلافت عباسی را «عصر ایرانیان» نامید، زیرا به گفته او هرچند خلافت به لحاظ دینی و زبانی عربی بود اما از نظر سیاست‌ها و نحوه مدیریت کاملاً ایرانی بود. در واقع این ایرانی‌ها بودند که آن را ترتیب داده و آموزش را اداره کردند و وزیران و کاتبان و حاجان همه ایرانی بودند. (زیدان ۴/۱۳۱) سه شخصیت معروف ایرانی یعنی ابومسلم خراسانی (امیر آل محمد)، خالد برمکی و ابوسلمه خلال (وزیر آل محمد) به عنوان کارگزار نقش پررنگی در هدایت جنبش سپاه جامگان و براندازی خلافت اموی داشتند. آنها را باید نخستین بنیانگذاران خلافت عباسی قلمداد کرد. ابوسلمه خلال (سرکه فروش)، یکی از نخستین افراد ایرانی که مقام وزارت گرفت زیرا تا قبل از آن چنین صفتی مرسوم نبود (ابن خلکان ۱۹۵/۲) از جزئیات زندگی وی متأسفانه اطلاعات دقیقی در

<sup>۱</sup> این پژوهشگر مصری اساساً قدرت گرفتن ایرانیان را واکنشی به تحقیر آنها در دوره امویان توصیف کرده و می‌گوید کار به جایی رسید که خلافت از آن اعراب و وزارت از آن شعوبی‌ها شد، نام برای والیان و کارها برای موالی و به این وسیله خلافت عباسی از قدرت خود تهی شد.

دست نیست. (دبا، ج ۵، ۵۶۳ ذیل ابوسلمه) با این حال گفته شده فردی خوش مشرب، شوخ طبع، با سواد و آگاه به سیاست و تدبیر امور بود. (ابن خلکان ۱۹۶/۲) همه مورخان ابوسلمه را از موالی دانسته و گفته‌اند که با او به فارسی سخن می‌گفتند. (دبا، همان) او از جمله توانگران کوفه بود و برای پیشرفت دعوت عباسیان از بذل مال دریغ نکرد. بعدها به خراسان رفت و با استفاده از تناقض بین اعراب مضر و یمانی دعوت عباسی را گسترش داد. با کشته شدن ابراهیم امام به دست مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی، ابوسلمه به تشخیص خود بر آن شد تا رهبری جنبش ضد اموی را به آل علی واگذارد. (زیدان ۱۳۵/۴) از این رو نامه‌هایی به امام جعفر صادق (ع) و عبدالله بن حسن و عمر بن علی به مدینه فرستاد (یعقوبی ۳۲۹/۲) اما امام صادق نامه ابوسلمه را بی آنکه بخواند سوزاند و گفت او شیعه غیر ماست. عبدالله بن حسن نیز پس از مشورت با امام صادق دعوت ابوسلمه را رد کرد و سرانجام عمر بن علی نیز از این دعوت سرباز زد. این ناکامی موجب شد تا نیروهای عباسی با ابوالعباس سفاح به عنوان خلیفه بیعت کنند و ابوسلمه نیز به همین روند پیوست. سرانجام اما ابوسلمه با فرمان مخفی ابوالعباس (ابن خلکان ۱۹۶/۲) و توسط مزدوری که از سوی ابومسلم خراسانی فرستاده شده بود در کوفه به قتل رسید. (رجب ۱۳۲هـ) در انگیزه‌های این قتل علاوه بر تمایل ابوسلمه به آل علی باید از ترس و وحشتی سخن گفت که عباسیان از او داشتند و بخصوص منصور بعدها در مقایسه قدرت او با ابومسلم این مساله را بروز داده بود. (دبا، همان) در عین حال باید توجه داشت که صفت وزیر برای ابوسلمه هیچ‌گاه مفهوم شغلی نداشت و از این بابت نمی‌توان او را با دولتمردان بعدی خاندان عباسی مقایسه کرد. در واقع ابوسلمه وزیری برای دوران قیام و نهضت بود نه دوران نظام.

### خاندان برامکه

یکی دیگر از این خاندان‌ها، برمکیان بودند که آنها را نوادگان فردی به نام برمک دانسته‌اند که پیش از اسلام آوردن متولی معبد بودایی / زرتشتی نوبهار در بلخ بود. (زرین کوب ۷۸ / ۲ / ۱۴۰۰، خضری ۵۸) نویسنده کتاب تاریخ برامکه با رد اسلام آوردن برمک در دوران عثمان یا عبدالملک مروان نوشته است خالد بن برمک سرسلسله جنبان خاندان برامکه جزو فرماندهان لشکر ابومسلم و قحطبه بود که بر ضد خانواده بنی امیه قیام کرده بودند. پس از انقراض خلافت اموی خالد به خدمت عبدالله سفاح پیوست و مکانتی بسزا یافت. از این زمان به بعد است که آفتاب اقبال این خاندان پیوسته رو به ترقی و کمال می‌رود تا زمان هارون الرشید که به منتهی درجه بلندی و اعتبار می‌رسد (گرگانی؛ کوتا) خالد در زمان سفاح مسئول دیوان خراج شد. پس از آن در دوران منصور دوانیقی مقام وزارت گرفت. وی مدتی نیز امارت طبرستان و موصل را در اختیار داشت و در همین ماموریت‌ها بود که ثروتی فراچنگ آورد و سرانجام به سال ۱۶۹ق بدرود حیات گفت. (خضری، همان) پس از خالد، فرزندش یحیی (۱۱۸ - ۱۹۰ق) جای او را گرفت. وی یک چند به حکومت آذربایجان و ارمنستان و ری رسید. در زمان خلافت مهدی عباسی مرئی هارون شد. (ابن اسفندیار ۲۱۰/۱، مجمل ۳۴۰)<sup>۱</sup> و در دوره خلافت هادی به سبب دفاع از حق ولیعهدی هارون به زندان افتاد. از این رو در خلافت هارون تقرب بسیار یافت و خود و فرزندانش - جعفر، فضل، موسی و محمد - قدرت و نفوذی بی‌مانند به دست آوردند. چندانکه هفده سال اول خلافت هارون کارهای کشوری و لشگری را با کفایت تمام اداره کردند. ظاهراً در پی ماجرای ارتباط عباسه خواهر هارون و جعفر برمکی بود که هارون بر برمکیان خشم گرفت و یکی پس از دیگری آنان را به قتل رساند و ثروت‌های شان را مصادره کرد. (ابن اسفندیار ۲۱۰/۱) در سال ۱۸۷ق جعفر بن یحیی و بعد یحیی و فضل و دیگر برمکیان یا به قتل رسیده یا به زندان افتادند. (طبری ۱۲ / ۵۳۰۸ تا ۵۳۱۵).<sup>۲</sup> ابن خلدون دلیل این خشم هارون را ثروت و قدرت گسترده خاندان برمکی دانسته است. (ابن خلدون ۱ / ۳۵ - ۳۷، خضری ۵۹) کسانی دیگر جمع این دو نظر را پذیرفته‌اند. (زرین کوب ۸۰ / ۲ / ۱۴۰۰، خضری ۶۰).

<sup>۱</sup> هارون در ری متولد شد و یک سال پیش از او فضل متولد شده بود. مادر فضل و همسر یحیی هارون را شیر داد که اینک خیزران مادر هارون فضل را و به این ترتیب این دو برادر شیر شدند. یحیی نقش مهمی در روی کار آمدن هارون داشت و سرانجام نیز هدف خشم او قرار گرفت.

<sup>۲</sup> گزارش مفصل طبری نشان می‌دهد که هارون الرشید کاملاً آگاهانه و با نقشه‌ای از پیش طراحی شده تصمیم به تصفیه کامل خاندان برمکیان گرفته بود. رشید آنچنان در این کار مصر است که وقتی انس بن ابی‌شیخ از نزدیکان برمکیان نزد رشید از آنها تعریف می‌کند بلافاصله گردنش را می‌زند.

گرگانی به این علت‌ها مساله پناه دادن یک علوی را هم اضافه کرده و گفته است رشید یکی از نوادگان حسین بن علی را نزد جعفر مجبوس کرد اما وی بی اجازه خلیفه او را رها نمود. (گرگانی / قعز) برخی نیز این احتمال را در میان گذاشته اند که برمکیان در نظر داشتند خلافت را از نسل اعراب به ایرانیان انتقال دهند. (دبا، ج ۱، ۱۰۴۴ ذیل برمکیان)

در ستایش خاندان برامکه سخن بسیار گفته شده است. در نظر ستایشگران آنها اهل مروت، جوانمردی و بذل و بخشش فراوان بودند. (کانپوری ۱۹۸/۱۵۴/۱۶۴) آنها بنیانگذار بیت الحکمه و از ادب و دانش زیادی برخوردار بودند و در تدبیر ملک و مملکت ید طولایی داشتند. مترجمان را به ترجمه کتاب‌های هندی و ایرانی به عربی تشویق می‌کردند و طیبیان حاذق را به دربار عباسی می‌کشاندند. از شاعران عرب حمایت می‌کردند و نظام اداری عریض و طولی را برای مدیریت خلافت بغداد تدارک دیدند. (دبا، همان) حتی در مواردی نادر ادعا می‌شود که آنها در صدد ترویج اندیشه ایران‌شهری و آداب و فرهنگ ایرانی در خلافت عباسی بودند. (شاه ملکی ۱۸) آنها در عین حال سعی و کوشش وافری داشتند تا قدرت خلافت توسعه پیدا کند و با تربیت کارگزارانی این رویه را استمرار بخشیدند. پشتیبانی بی دریغ آنها از خلافت بغداد بیشتر به این دلیل بود که آنها می‌خواستند ایرانیت را در ظل اسلامیت قرار دهند. این موضوع را می‌توان در بعضی گزاره‌های تاریخی به وضوح مشاهده کرد. در یک مورد روایت شده است هنگامی که منصور قصد داشت شهر بغداد را ایجاد کند تصمیم گرفت از مصالح کاخ کسری در تیسفون استفاده کند و خالد برمکی با این کار مخالفت کرد. منصور او را متهم به داشتن تمایلات ایرانی کرد. (مجمل ۵۱۵) اما وقتی منصور به دلیل هزینه زیاد از ادامه این کار منصرف شد خالد به او توصیه کرد که آن را ادامه دهد. یک مورد دیگر داستانی است که نشان می‌دهد فردی ایرانی در حضور یحیی برمکی و در محاجه با یک عرب مدعی شد ایرانیان هزاران سال حکومت کردند و حتی یک روز هم نیازمند اعراب نشدن حال آنکه اعراب پیوسته نیازمند آنان باشند. (ممتحن ۳۳۶) یحیی برمکی به آن عرب می‌گوید به ایرانی بگوید اعراب هم اگر سال‌ها حکومت کنند دیگر نیازی به ایرانیان نخواهند داشت. این دو گزاره نشان می‌دهد خاندان برامکه دولت‌سازانی را تمام شده می‌دانستند و در عوض مایل بودند که خلافت عباسی را تقویت کنند زیرا به نوعی آن خلافت را ادامه‌سازان و خلافتی از آن خود می‌دانستند.

## خاندان سهل

خاندان سهل، اهل سرخس نیز یکی دیگر از خاندان‌های مهم ایرانی بود که در دربار عباسیان به ویژه در دوره مامون نفوذ زیادی پیدا کرد. منابع تاریخی نوشته اند سهل به دست غلام یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد و دین رزقتی را وانهاد. به این ترتیب سهل و دو فرزندش فضل و حسن در خانواده برمکیان پرورش یافته و در دربار عباسیان به قدرت رسیدند. فضل بن سهل (۱۵۴-۲۰۲ق) به دست مامون مسلمان شده بود و در جدال بین امین و مامون بر سر خلافت، توانست نقش پررنگی در حمایت از مامون داشته و تصاحب قدرت را برای او هموار کند. حسن بن سهل نیز از جمله افراد برجسته‌ای بود که سرسختانه در کنار برادرش به دفاع از مامون پرداخت. آنها در این رابطه از قدرت طاهر ذو الیمینین نیز استفاده کردند. در یک مورد مامون ناحیه شرق را که شامل پهنه وسیعی از همدان تا تبت و از خلیج فارس و دریای عمان تا دریای مازندران در بر می‌گرفت به فضل سپرد و سه هزار درهم برای وی مقرر تعیین نمود. همچنین دستور داد پرچم و نیزه‌ای دوشاخه برای او فراهم آورند و نام وی را ذو الریاستین نامید. مامون یک بار دیگر به فضل لقب ذو الکفایتین داده بود. (طبری ۱۲/۵۴۷۷) بسیاری از مورخان پیروزی مامون را بر برادرش امین پیروزی ایرانیان بر اعراب دانسته‌اند (مسعودی ۲/۴۱۴) و این نکته حایز اهمیت بوده و نفوذ عنصر ایرانی را در دربار خلافت عباسی نشان می‌دهند. نفوذ فضل در مامون به حدی رسید که به پیشنهاد او علی بن موسی الرضا را به ولایتعهدی برگزید. بعدها مامون عراق را به حسن سپرد و او را عهده دار جنگ و دیوان خراج کرد و او نیز موفق به کنترل اوضاع و سرکوب شورش‌هایی نظیر ابوالسرایا شد. (یعقوبی ۲/۴۶۴) سرانجام فضل بن سهل در حمامی در قومنس به قتل رسید و مامون طی نمایشی قاتلان او را قصاص کرد حال

آنکه خود او متهم به دست داشتن در این قتل بود. (طبری ۱۳ / ۵۶۷۳) مامون برای دلجویی از حسن دخترش پوران را به ازدواج خود در آورد و خاندان سهل به همین مناسبت عروسی باشکوهی را برگزار کردند که نظیرش دیده نشده بود (یعقوبی ۲ / ۴۸۰ / مسعودی ۲ / ۴۴۳) بعدها حسن بن سهل از سیاست کناره گیری کرد و فردی که ابن ندیم از او به عنوان یکی از مترجمان آثار فارسی به عربی یاد می کند، کارش به جایی رسید که سراز جنون در آورد. (طبری، ۱۳ / ۵۶۷۶) چنانکه در موقع مرگ (۲۳۵ق) هزینه خاکسپاری اش را نداشت و به دستور متوکل عباسی از خزانه پرداخت کردند. (طبری ۱۴ / ۶۰۳۵). بعضی بر این باورند که «افرادی چون فضل بن سهل توانستند یکی از آرزوهای ایرانیان را که استقلال فرهنگی و بازیابی عظمت ایران بوده تحقق بخشند.» (مصباح ۷)

### خاندان نوبختی

خاندان نوبختی یکی از خاندان‌های دانشمندی بود که طی دو قرن و نیم از اواسط سده دوم تا اوایل سده پنجم می‌زیستند (اقبال، ۱) و از میان آنها منجمان، ادیبان، متکلمان، منشیان و مولفانی برخاستند که همه به استثنای یکی دو نفر شیعی مذهب بودند. (دبا، ج ۲، ۱۷۷ ذیل خاندان نوبختی) تبار این خاندان منجم بودند و حدس زده می‌شود که از طبقه دبیران و زرتشتیان عصر ساسانی باشند. نوبخت [جد خاندان نوبختی] در ابتدا کیش زرتشتی داشت و در علم نجوم سرآمد اقران خود بود. موقعی که دراهواز در حبس می‌زیست روزی ابوجعفر منصور [خلیفه دوم عباسی] را دید که به زندان قدم گذارده است. نوبخت پیش بینی می‌کند که عنقریب منصور مالک مملکتی خواهد شد اما او نمی‌پذیرد و بعد نوبخت با او عهد می‌کند که اگر به چنان جایگاهی رسید او را فراموش نکند. به این ترتیب چون منصور به خلافت رسید نوبخت نزد او رفت و منجم و مولای او گردید. (اقبال ۸)

معروف‌ترین فرد این خاندان ابوسهل نوبخت (۲۳۷-۳۱۱ ق) بود که همراه پدرش به خدمت منصور در آمده و منجمان مخصوص او شدند. چنانکه منصور بنای بغداد را طبق ساعتی آغاز کرد که آنها گفته بودند. (اقبال ۸) ابوسهل بیست و پنج سال از عمر خود را در خدمت به عباسیان گذراند و کتاب‌هایی را با موضوعات نجوم از فارسی به عربی ترجمه کرد. حسین بن روح نوبختی یکی از نواب اربعه در زمان غیبت صغری و حسن بن موسی نوبختی که کتاب فرق الشیعه منتسب به اوست از این خاندان برخاستند. در باره حسن بن موسی گفته می‌شود او نخستین دانشمندی بود که مبحث امامت را جزو اصول شمرد و در آن باب احتجاج کرد. «بعدها متکلمین دیگر به او تاسی و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کردند.» (اقبال ۷۶) ابواسحاق ابراهیم نوبختی مولف کتاب یاقوت در علم کلام و ابوسهل اسماعیل بن علی کاتب و شاعری توانمند و «شیخ المتکلمین»، از جمله دیگر شخصیت‌های نامدار این خاندان به شمار می‌روند. وی در سال ۳۲۲ به همراه ابوالسرایا به وسیله قاهر خلیفه عباسی شکنجه و به قتل رسید. (همو ۱۹۱)

عباس اقبال در باره کارنامه این خاندان نوشته است «خدمت خاندان ایرانی نوبختی در راه دفاع از استقلال ایرانی و نجات آن از استحاله در جامعه اهل سنت یکی از بزرگ‌ترین خدماتی است که تذکر و قدردانی آن فرض ذمه هر ایرانی ملت پرست است» (اقبال، ید) خاندان نوبختی منجمان و ستاره شناسانی بودند که صادقانه در خدمت خلافت بنی عباس در آمدند و با رویکردهای شیعی خود توانستند مرزهای بین خلافت و امامت را برای ایرانیان روشن کنند. این مساله بعدها راه را برای ترویج تشیع در ایران هموار کرد و هویت ایرانی را توسعه داده و با مذهب تشیع در هم آمیخت.

### خاندان بُختیشوع

آل بختیشوع، یکی از خاندان‌های بزرگ مسیحی مذهب بود که بیش از پانصد سال در دوران پیش و پس از اسلام به کار پزشکی و دانشوری اشتغال داشتند. اصل آنها از اقوام سریانی منطبقه بین النهرین شمالی بودند که به دلیل گرایش به مذهب نسطوری مورد آزار

و تعقیب رومیان قرار گرفته و به ایران پناهنده شدند. این خاندان بعدها مورد توجه شاهان ساسانی واقع شده و با تاسیس مدرسه جندی شاپور آوازه‌ای به هم زدند (قیم ۲۲۱). پس از اسلام آنها موفق شدند با رفتن به دربار خلافت عباسی علاوه بر انتقال بخش مهمی از دانش پزشکی ایرانی و یونانی به جهان اسلام برای مدت مدیدی نیز در مدیریت بیمارستان‌ها، طبابت بیماران و نیز ترجمه آثار پزشکی به زبان عربی دست داشته باشند. از این خاندان ۹ تن به نام ذکر می‌شود که تا سال‌های ۴۵۰ق به بعد به طبابت مشغول بودند. جرجیس بن جبرئیل (د بعد از ۱۵۲ق) رییس بیمارستان جندی شاپور بود. (زیدان ۳/۵۵۴) زمانی که منصور عباسی به بیماری معده دچار شد از وی برای معالجه او کمک خواستند (Eiv2, p1, 1298) وی ضمن معالجه خلیفه از توجه و خلعت خلیفه برخوردار و به ریاست پزشکان بغداد منصوب شد. او یک مسیحی ایرانی بود که به زبان فارسی سخن می‌گفت و توانست کتاب‌های بسیاری را از یونانی و فارسی به عربی و سریانی ترجمه کند. (زیدان ۳/۵۵۴)

بختیشوع بن جرجیس فرزند او دومین فردی است که در دربار خلافت عباسی مقام ارجمند یافت. در زمان مهدی عباسی او برای درمان فرزندش هادی به بغداد فراخوانده شد اما به دلیل بد رفتاری درباریان بخصوص شخص خیزران مادر هادی (همو، همان)، پس از معالجه هادی به جندی شاپور بازگشت. جبرئیل دوم فرزند همین پزشک است که در زمان هارون الرشید مقام والایی یافت و حدود ۱۰ سال همراه پدر در دربار خلفا مشغول به کار بود. او در ابتدا پزشک مخصوص خاندان برامکه بود به گونه‌ای که جهشیاری از او به عنوان «صنیعه برامکه» (جهشیاری ۲۲۵-۲۲۶) یعنی «دست پرورده برمکیان» یاد می‌کند. او همان کسی است که به دستور هارون موفق شد در بغداد بیمارستانی به همان سبک بیمارستان جندی شاپور بنا کند. (قیم ۲۲۳) و از طرف هارون به ریاست دانشمندان دربار منصور گردید. (EI2 همان) در همین دوران بود که او توانست ثروت انبوهی به کف آورده و همین زبازرد مردمان شد. هارون ابتدا به او سخت اعتماد داشت (مسعودی ۲/۳۴۹) اما در ادامه مورد خشم و غضب او قرار گرفت تا آنجا که هارون دستور قتل او را داد اما با پادرمیانی فضل بن ربیع از مرگ نجات یافت. داستانی را که جهشیاری به نقل از جبرئیل بن بختیشوع آورده نشان می‌دهد که حتی زمانی که هارون بر یحیی بن خالد برمکی سخت گرفته و نسبت به او بدگمان شده بود نسبت به جبرئیل حسن ظن داشته و مکتوبات قلبی خودش را با او در میان گذاشته است. (جهشیاری ۲۲۶)<sup>۱</sup> پس از هارون جبرئیل پزشک مخصوص امین بود و با کشته شدن امین چندی به دست حسن بن سهل به زندان افتاد اما وقتی حسن بیمار شد و او را معالجه کرد مقامی ارجمند یافت. مسعودی از یک بختیشوع دیگر (احتمالا فرزند جبرئیل) نام می‌برد که در موقع مرگ همراه ابن ماسویه بر بالین مامون حاضر شده بود. (همو ۴۵۶) اهمیت بزرگ تر خاندان بختیشوع ترجمه کتاب‌های متعدد از یونانی به سریانی و عربی بود. هارون یکی از خلفایی بود که خاندان بختیشوع را به منظور گردآوری کتاب‌های پزشکی یونان به روم اعزام کرد. به بیان دیگر بختیشوع بن جورجیس و فرزند او جبرئیل که از عهد منصور تا هارون در بغداد به کار ترجمه و تالیف و طبابت اشتغال داشتند. (صفا ۱/۱۱۱) با این حال جرجی زیدان می‌گوید تنها جرجیس اول بود که اقدام به ترجمه کتاب از یونانی کرد و بقیه اعضای این خاندان اقدام به تالیف کتاب‌هایی در زمینه پزشکی کردند. (زیدان ۳/۵۶۰) سایر اعضای این خاندان در دربار خلفای واثق، متوکل، مستعین، معتز، راضی و حتی خلفای فاطمی حضور داشتند. از اعضای همین خاندان در دربار آل‌بویه به ویژه معز الدوله و عضدالدوله نیز حضور داشتند و به درمان بیماران همت می‌گماشتند. برای مثال جبرئیل بن عبیدالله صاحب بن عباد وزیر عضدالدوله را درمان کرد و در مناظرات پزشکی آن زمان شرکت داشت و مدتی را هم به ریاست بیمارستان عضدی در بغداد منصوب گردید.

### تحلیل دستاورد خاندان‌ها

ذبیح الله صفا، دستاورد خاندان‌های ایرانی در دربار خلافت را در سه بخش خلاصه کرده است؛ رسوخ تمدن و عادات و رسوم و تشکیلات اداری و اجتماعی ایرانیان در تمدن اسلامی، انحصار مقامات عالی به ایرانیان و ایجاد نهضت بزرگ علمی و اجتماعی که

<sup>۱</sup> طبری نیز نقل می‌کند شبی که جعفر برمکی را گرفتند و به قتل رساندند بختیشوع طبیب در کنارش بوده است. ج ۱۲/۵۳۰۸.

منجر به تشکیل تمدن عظیم اسلامی گردید. (صفا ۲۵/۱) علی شریعتی نیز دستاورد این خاندان‌ها را در سه مورد: تعدیل سیاست نژادگرایانه و عربی حاکم، ایجاد فرصت برای تجلی نبوغ و استعداد‌های ایرانی و نیز انتقال مجموعه موارث معنوی و مدنی ما و انتشار آن در میان سایر ملل معرفی کرده است. (شریعتی ۲۴۷-۲۴۸)

این داوری‌ها به نظر می‌رسد ابعاد علمی، اجتماعی، فرهنگی و اداری عملکرد خاندان‌های ایرانی را مد نظر قرار داده باشد. این خاندان‌ها علاوه بر همه این خدمات موفق شدند هویت ایرانی را در هویت اسلامی ادغام کرده و آن را توسعه بخشند. در واقع آن‌ها راه ترقی و پیشرفت خود و بستگان شان را در همکاری با خلافت یافته بودند و صادقانه می‌کوشیدند به این وسیله ضمن جذب عناصر بیشتری از ایرانیان در دستگاه خلافت، در اعتلا و تقویت این امپراتوری سهیم باشند. آنها مانند رهبران برخی جنبش‌های ایرانی از قبیل بابک خرم‌دین یا مازیار و مردآویج زیاری انگیزه‌ای برای بازگرداندن ایران به دوران پیش از اسلام نداشتند و بر استقلال ایران از خلافت نیز تاکید نمی‌ورزیدند. آنها در عین حال نگاهی ملاطفت آمیز نسبت به ایرانیان داشتند و برای مثال « خالد خراج مردم فارس را قسط بندی کرد و خراج بر درختان را برداشت». (جهش‌یاری ۱۵۱)

برخی از پژوهشگران<sup>۱</sup> با استناد به یک روایت مدعی آن می‌شوند که این خاندان‌ها طالب بازگرداندن خلافت به دوران « کسرویت » بودند. مهم ترین مستند آنها داستانی است که جهش‌یاری آن را نقل کرده و از زبان از نعیم بن حازم خطاب به فضل بن سهل گفته است « تو می‌خواهی دولت را از بنی عباس [به ظاهر] به اولاد علی انتقال دهی و [در اصل] دوره اکاسره و امپراتوری ساسانیان را تجدید کنی». در واقع نعیم بن حازم می‌خواسته با طرح این موضوع موقعیت فضل را در چشم مامون تضعیف کند. جالب اینکه پس از این گفتگو مامون از فضل می‌پرسد او را بکشیم؟ اما فضل با این پیشنهاد مخالفت می‌ورزد. (جهش‌یاری ۳۰۵-۳۱۳) این داستان اگر صحت داشته باشد دست کم نشان می‌دهد که خاندان فضل تمایلات ایرانی مستحکمی داشته و در ضمن می‌کوشیده است تا بین خلافت و کانون‌های عربی آن فاصله بیاندازد. معنای دیگر این حرف بخشیدن لایه‌ای از هویت ایرانی به خلافت بغداد است چنانکه برخی دوره اول خلافت عباسی را به نوعی ادامه پادشاهی ساسانیان دانستند.

مساله تمایل این خاندان‌ها به تشیع نیز معنادار است. برای مثال در دو نمونه ابوسلمه خلال و خاندان نوبختی‌ها می‌توان این موضوع را به روشنی دریافت. در باره خاندان‌هایی مانند برمکیان و آل سهل نیز هرچند ما با اظهارات ضد و نقیضی مواجه ایم، اما گرایش کلی آنها به تشیع اثبات شده است. در واقع آنها در مواقعی که از خاندان عباسی ابراز نارضایتی می‌کردند، می‌کوشیدند این نارضایتی را با گرایش به خاندان علوی جبران کنند. چنانکه دیدیم یکی از اتهامات مهم خاندان برمکی پناه دادن به یک علوی بود. (گرگانی / قعز) یا مسعودی یکی از نوادگان خاندان سهل به نام محمد بن حسن برادر زاده فضل را روایت می‌کند که در دوران معتضد خلیفه عباسی به جرم نوشتن تالیفاتی در باه سپید جامگان و نیز کتابی در باره صاحب الزنج و بیعت گرفتن برای خاندان ابوطالب در معرض یکی از بدترین شکنجه‌ها قرار گرفته و در آخر بر روی آتش کباب می‌شود. (مسعودی ۶۳۸/۲)

برخی گزاره‌ها حکایت از آن دارد که این خاندان‌ها (منهای بختیشوع که مسیحی بود) را به زندقه متهم می‌سازند. براساس این اتهام گفته می‌شود آنان به مانویت گرایش داشتند و می‌خواستند از این راه استقلال ایران را بدست آورند. در برداشت اینان زندیق ستیزی نوعی ایران ستیزی به شمار می‌رفته است. (دوری ۹۱، ناظمیان فرد ۱۵۹) اتهام دیگر خاندان برامکه «شعوبی گری» بود که در این باره نیز سخن بسیار گفته شده است. (عزالدین ۸۴-۸۹) زیرا برامکه به برخی از شاعران و نویسندگان با گرایش شعوبی توجه نشان داده و به آنها انعام می‌دادند. آنها هرچند خود تفکر شعوبی نداشتند اما از نهضت شعوبیه حمایت می‌کردند. نهضت شعوبیه یک نهضت ادبی فرهنگی بود که می‌کوشید سیادت عرب بر غیر عرب بخصوص ایرانیان را باطل اعلام کند. (ممتحن ۱۵۶) شعوبی‌ها با تکیه بر زبان و ادبیات عرب از هویت ایرانی دفاع می‌کردند. این نهضت در اواخر عهد اموی شکل گرفت، اما این جنبش در دوران عباسی بخصوص زمان هارون و مامون به اوج خود رسید. (همایی ۳۳)

<sup>۱</sup> نک: ممتحن ص ۱۷۰ / دوری ۱۶۵.



برمکیان در عین حال به عربی سخن می‌گفتند و می‌نوشتند و دیگران را نیز به ترویج این زبان تشویق می‌کردند. شاعران عرب مدح آنان را می‌گفتند<sup>۱</sup> و آنان نیز برای ترویج نظم و نثر عربی صله‌های گرانبهایی را تقدیم آنان می‌کردند. یکی از اقدامات یحیی برمکی ترجمه کتاب مجسطی به عربی بود (امین ۱/ ۱۹۴). ممکن است با توجه به این اقدامات گفته شود که این خاندان‌ها دغدغه احیای زبان فارسی و هویت ایرانی را نداشتند. اما این شاید توقع نابجایی باشد زیرا در آن زمان هنوز زبان فارسی دری شکل نگرفته بود و هویت ایرانی به معنای پیش از اسلام نیز محلی از اعراب نداشت.

در مجموع خاندان‌های دانشمندان می‌کوشیدند تا حد امکان و توان خود علم و دانش ایرانیان را به بطن خلافت عباسی تزریق کنند. کوشش‌های خاندان نوبختی راه را برای شناخت نجوم به شیوه‌ای جدید و علمی برای اعراب فراهم ساخت و به دنبال آن بود که منجمان عرب و مسلمان در این راه گام برداشته و دست به ابداعات تازه‌ای زدند. همچنین خاندان بختیشوع موفق شدند دانش پزشکی وام گرفته از ایران و یونان را به تمدن اسلامی ارمغان دهند. همین امر تشویقی شد برای سایر دانشمندان مسلمان بعدی که به رشد و گسترش این دانش کمک شایانی کرد. در ادامه کار آنها بود که خاندان‌های دیگر ایرانی وارد کارزار انتقال دانش و فرهنگ ایرانی به دنیای عرب شدند و توانستند در حوزه‌های مختلف از تاریخ و جغرافیا گرفته تا فلسفه و هنر مطالب و مفاهیم متعددی را انتقال دهند. ابن خلدون در مقدمه خود فصلی را تحت عنوان «بیشتر دانشوران اسلام از ایرانیان اند» آورده و به صورت مفصل آنها را توضیح می‌دهد. (ابن خلدون ۲/ ۴۷۰-۴۷۱)<sup>۲</sup>

در این میان کارگزاران ایرانی مستقر در دربار خلافت بغداد، می‌کوشیدند با بهره گرفتن از دستاوردهای تمدن ایرانی زیر ساخت‌های تمدن اسلامی را مهیا کنند. آنها مقدرات خلافت را در دستان خود گرفتند؛ خلافتی پهناور که از شرق تا غرب عالم را در بر می‌گرفت و ایرانشهر تنها بخشی از آن به شمار می‌رفت. می‌گویند روزی فردی به فضل بن سهل گفت ای امیر کاش می‌فرمودی تا برایت مزرعه‌ای و مستغلاتی تهیه می‌شد. گفت: وای بر تو، چرا؟ اگر آنچه را به دست دارم بماند، دنیا همه اش مزرعه و مستغل من است و اگر از دست برود پس آنچه دارم جز به نابودی از دست نخواهد رفت. (یعقوبی ۲/ ۴۷۰) بخصوص با به کار بردن تدابیر سیاسی کارآمد کارگزاران ایرانی موفق شدند اصلی‌ترین ستون‌ها یک تمدن جدید را که عبارت بود از ثبات سیاسی و تکثرگرایی دینی و علمی بنیان گذارند. بعدها بر روی این ستون‌ها بود که شاخه‌ها و شعبه‌های متعدد تمدن اسلامی بنا شد و توسعه پیدا کرد و به تبع آن بخش‌هایی از تمدن ایرانی نیز به جهان شناسانده شد. بی تردید اگر این زیرساخت‌ها مهیا نشده بود نمی‌توانست در قرن چهارم هجری تمدنی با آن ابعاد را پدید آورد که بخشی از آن را آدم متز در کتاب *تمدن اسلامی در قرن چهارم یا رنسانس اسلامی* آورده است.

در این میان سرنوشت تلخ کارگزاران ایرانی که در نهایت با غدر و حيله از پای در آمدند بسیار آموزنده بود و ایرانیان را بر آن می‌داشت تا در سالهای بعد با جدایی از خلافت به فکر استقلال ایران باشند. در همین باره مولف تاریخ سیستان از یعقوب لیث روایت کرده است که «بسیار گفتمی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند. نبینی که با بوسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکویی که شان را اندران دولت بود چه کردند؟ کسی مباد که بر ایشان اعتماد کند!» (تاریخ سیستان ۲۶۱)

## نتیجه

مفهوم هویت یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی است. همزمان با ورود اعراب مسلمان به ایران و بخصوص با مسلط شدن عنصر عرب در دوره بنی امیه و معرفی ایرانیان به عنوان موالی، آنان احساس کردند کرامت شان مورد تعرض قرار گرفته و هویت

<sup>۱</sup> طبری ۱۲/ ۵۲۶۳: فضل بن یحیی به شاعری یک صد هزار درهم داد و او در شعرش گفت «پسر خالد را برای ستودن برگزیدم ...» و در نهایت نیز سرود «وقتی برمکی ده ساله شود / هدف وی وزارت باشد. و یا امارت»

<sup>۲</sup> سید حسین نصر نیز در این باره مطالب مفصلی دارد که به عنوان نمونه می‌توان به دو کتاب *علم و تمدن در اسلام و جوان مسلمان و دنیای متجدد* مراجعه کرد.

شان خدشه دار شده است. این مساله عاملی شد تا آنان یک بار دیگر به خود بازگشت کرده و بکوشند هویت ملی شان را در پرتو شرایط جدید و با پذیرش دین اسلام بازسازی کنند.

خاندان‌های ایرانی در دو شاخه دانشمندان و کارگزاران خدمات گرانمایی را تقدیم خلافت عباسی کردند. آنها در عین حال توانستند نقش مهمی در توسعه هویت ایرانی در این دوره داشته باشند. تا پیش از آن هویت ایرانی در ایران باستان و دوران ساسانی خلاصه می‌شد. با آمدن اسلام به ایران، اوضاع دگرگون شده بود و خاندان‌های ایرانی مستقر در خلافت عباسی با درک این موضوع کوشیدند دستاوردهای تمدنی ایران را به جهان اسلام منتقل و در همان حال اسلام را وارد هویت ایرانی کنند. نتیجه این کار توسعه هویت ملی ایرانیان از وضعیت پیش از اسلام به وضعیت پس از آن بود به نحوی که از آن پس مذهب اسلام با تمام نمادها و آیین هایش به بخشی جدایی ناپذیر از هویت ما تبدیل شد.

در خلال این روند بود که گروه دانشمندان توانستند بخش اعظمی از فرهنگ و دانش ایرانیان، حتی آنهایی را که از هند و یونان به ایران انتقال یافته بود، به جامعه اسلامی معرفی کنند و با تولید آثار علمی شکوفایی تمدن اسلامی را موجب شوند. هم زمان خاندان‌های ایرانی در قامت کارگزاران نیز موفق شدند با سرنگون کردن دولت نژاد گرای اموی که بر برتری عرب بر عجم تاکید می‌ورزید، دولت جدیدی را بنیان گذارند که پایه هایش بر ثبات سیاسی، تکثر فرهنگی و علاقمندی به فرهنگ و تمدن ایرانی نهاده شده بود. تا آنجا که خلافت عباسی به نوعی ادامه امپراتوری ساسانی توصیف می‌شد و خاندان‌های ایرانی برای سال‌هایی توانستند زمام امور آن را بدست گیرند و در یک مدیریت کلان، ایرانشهر را نیز اداره کنند. سرنوشت تلخ این کارگزاران درس عبرتی شد برای نسل‌های بعدی تا به صورت جدی به فکر استقلال ایران از خلافت بغداد باشند.

### کتاب نامه

- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، نشر الکترونیکی کتابناک، ۱۳۹۰.
- ابن خلکان، ابوعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابوبکر، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، تحقیق، احسان عباس، دار صادر، بیروت، ۱۹۷۸.
- ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، کلاله خاور، تهران، نسخه اینترنتی تبرستان ۱۳۸۶.
- اشرف، احمد؛ هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه: حمید احمدی، نشر نی، ۱۳۹۶.
- افروغ، عماد؛ *هویت ایرانی در گذر تاریخ*، انتشارات علم، تهران، ۱۴۰۰.
- اقبال، عباس، *خاندان نوبختی*، طهوری، تهران، ۱۳۴۵.
- امین، احمد، *ضحی الاسلام*، مطبوعه الاعتماد، قاهره، ۱۹۳۴.
- بهرامیان، علی، «مدخل ابوسلمه خلال» دبا، ج ۵ ص ۵۶۰ - ۵۶۳. تهران ۱۳۹۹.
- بووا، لوسین، *برمکیان بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی*، ترجمه عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲.
- *تاریخ سیستان*، تصحیح محمد تقی بهار، انتشارات معین، تهران، ۱۳۸۱.
- جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس، *کتاب الوزراء و الکتاب*، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، مطبوعه مصطفی البانی الحلبي و اولاده، قاهره، ۱۹۳۸.
- خضری، احمد رضا، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۴.
- دوری عزالدین، *العصر العباسی الاول*، *دراسة فی التاریخ السیاسی و الاداری و المالی*، دار الطلیعة للطباعة و النشر، بیروت، ۱۹۹۷.
- زریاب خویی، عباس، «مدخل آل نوبخت» دبا، تهران ۱۳۷۴. ج ۱۷۷ / ۲ - ۱۷۸.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۳.

- .....، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، امیر کبیر، تهران، ۱۴۰۰.
- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۲.
- شاه ملکی، رضا، «نفوذ خاندان‌های ایرانی در عصر عباسیان و نقش آنان در بسط اندیشه ایرانی‌شهری»، فصلنامه جندی شاپور، سال چهارم، شماره ۱۳، سال ۱۳۹۷.
- شریعتی، علی، بازشناسی هویت ایرانی اسلامی، و بسایت بنیاد شریعتی.
- صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۶۹.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۵.
- عزالدین، یوسف، البرامکه و العلویون، بحث تاریخی عن مواقف البرامکه من العلویین خاصه و العرب عامه، مطبعه اهل البیت، کربلا ۱۹۶۵.
- عثماوی، محمد سعید، الخلافه الاسلامیه، سینا للنشر، قاهره ۱۹۹۲.
- قیم، بهادر و دیگران، «بختیشوع، یادگار جندی شاپور و نقش عملی آنها در تمدن اسلامی» فصلنامه علمی پژوهشی جنتا شاپور، دوره دوم شماره ۴ سال ۱۳۹۰.
- کانپوری، عبدالرزاق، برمکیان؛ یحیی، فضل، جعفر، ترجمه مصطفی طباطبایی و رام. ه. بودراجا، انتشارات کتابخانه سینایی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۴۸.
- گرگانی، عبدالعظیم قریب، تاریخ برامکه، مطبعه مجلس، تهران، ۱۳۱۳.
- متر آدام؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم یا عصر رنسانس اسلامی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴.
- مجمل التواریخ و القصص، تصحیح محمد تقی بهار، کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۸.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
- مسکوب، شاهرخ؛ هویت ایرانی و زبان فارسی؛ نشر فرزانه روز، تهران، ۱۳۹۴.
- مصباح، مجید، «دلایل انتخاب حسن بن سهل به حکومت بغداد»، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد بجنورد.
- ممتحن، حسینعلی؛ نهضت شعوبیه، جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۷۰.
- منفرد، افسانه، «مدخل برمکیان» دبا، ۱۳۹۹/ ج ۱ ص ۱۰۴۴.
- یعقوبی، ابن واضح احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
- ناظمیان فرد، علی، «زندیق ستیزی در عصر خلافت مهدی عباسی»، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش نامه تاریخ اسلام سال دوم شماره ششم سال ۱۳۹۱.

**The role of Iranian families in the development of Iranian-Islamic identity Subject of study: the first era of the Abbasid caliphate**

**Mohammad Ali Asgari**<sup>1</sup>

*PhD student of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran*

**Fahimeh Mokhber Dezfuli**<sup>2</sup>

*Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran, (Corresponding Author)*

**Yunus Farahmand**<sup>3</sup>

*Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran,*

**Abstract:** *One of the important historical developments during the first period of the Abbasid caliphate was the rise of Iranian families. As from the beginning of the formation of this caliphate until the conquest of the Turks, almost most of the caliphate powers were in the hands of Iranian ministers. The families of Bokhtishua, Nobakhti, Barmakian, and Sahl were among these great families that provided valuable services to the Abbasid Caliphate and at the same time enjoyed a lot of facilities and power. The question that has always been raised is what was the historical role of these families in the development of the Iranian-Islamic identity? How did they succeed in the development of the Iranian-Islamic identity while they were executors of an Arab caliphate and had to be committed to it? Our hypothesis is that in addition to having an Iranian identity, they also knew the basics of Islam carefully. The result of our work shows that they not only succeeded in integrating Islam into the Iranian identity, but in the long run they succeeded in bringing the Iranian identity into the Arab world and thereby played a colorful role in creating the necessary infrastructure for Islamic civilization. . Here, an attempt has been made to answer these questions by analyzing historical sources and criticizing new researches, while explaining the position and conditions of the presence of these families in the body of the Abbasid Caliphate, and also by separating their roles into two groups of agents and scientists.*

**Keywords:** *Iranian identity, development, Iranian families, Abbasid caliphate.*

---

<sup>1</sup> Email: asgaree2@yahoo.com

<sup>2</sup> Email: fmokhber@gmail.com (Corresponding Author)

<sup>3</sup> Email: noorfarahmand@yahoo.com